فهرست مطالب

[اشاره 2](#_Toc440449688)

[مناقشه اول 2](#_Toc440449689)

[جواب شبهه 2](#_Toc440449690)

[مناقشه دوم 3](#_Toc440449691)

[جواب مناقشه دوم 3](#_Toc440449692)

[مناقشه سوم 4](#_Toc440449693)

[جواب مناقشه 4](#_Toc440449694)

[حدود دلالت سیره 4](#_Toc440449695)

بسم‌الله الرحمن الرحیم

## اشاره

بحث در مقام دوم بود که بقاء بر تقلید است. در محور اول اقوال را مطرح کردیم و اقوال دوازده‌گانه که مهم‌ترین اقوال بود طرح شد.

بعد وارد مبحث دوم شدیم که ادله جواز یا عدم جواز است. در آغاز مروری خواهیم داشت بر جواز تقلید میت و ضمن بیان هر دلیل هم اصل دلیل و حدود دلالت هر دلیل را باید بررسی کنیم.

اولین دلیل به جواز تقلید میت، تمسک به سیره عقلاییه بود و اینکه سیره عقلاییه در خصوص بقاء بر تقلید میت وجود دارد و این قدر متیقن از آن سیره مراجعه به کارشناس است اعم از زنده و مرده. سابق می‌گفتیم یکی از ادله رجوع به میت، سیره عقلاییه بود در این بحث نیز به‌طور خاص سیره عقلاییه وجود دارد که شخص در زمان زنده‌بودن کارشناس به آن مراجعه داشته و الآن که کارشناس از دنیا رفته است بر نظرات آن باقی مانده است، در مورد مسائل شرعی نیز این‌گونه بوده است یعنی در عصر معصوم وقتی‌که کسی مراجعه می‌کرد به محدثی و عالمی و اصحاب ائمه تا زمانی که زنده بود، عمل می‌کرد؛ وقتی‌ هم که از دنیا می‌رفت، باز هم عمل می‌کرد و این سیره عقلا و ارتکاز عقلائی بود در بقاء بر میت.

این سیره می‌تواند محل مناقشاتی قرار بگیرد که باید این مناقشات دفع بشود تا این استدلال تام باشد.

### مناقشه اول

مناقشه اول این است که کسی بگوید که شبیه آنچه در بحث تقلید ابتدائی گفته شده، اینجا هم گفته می‌شود؛ که اصل انعقاد این سیره در زمان معصوم نسبت به مراجعه کارشناسان دین محل تردید و خدشه است. چنانچه در تقلید ابتدائی گفته می‌شد که سیره کلی عقلا در این مصداق تجلی پیدا نکرده و پیاده نشده است. درست است که سیره عقلاییه مراجعه به کارشناس است؛ چه زنده و چه مرده؛ ولی در مسائل شرعی؛ این سیره مصداق پیدا نکرده است. فرموده بودند که در زمان معصومین برای حفظ فتاوا، قالب نوشتار و کتاب متعارف نشده بوده؛ پس نمی‌شود احراز کرد که بعد از پنجاه سال از فوت صاحب فتوا، کسی که به تکلیف می‌رسد بتواند به فتوای میت رجوع کند. این اشکالی بود که آنجا بود. شبیه آن اینجا هم گفته می‌شود که چون نظر مدونی نبوده است، پس تقلید ابتدائی نمی‌تواند محل رجوع گردد.

#### جواب شبهه

از این شبهه جواب داده شده به اینکه تقلید ابتدائی با فاصله این شخص که به تکلیف رسیده از آن شخصی که می‌خواهد از آن تقلید کند نیاز به مکتوب دارد؛ یعنی باید مدون باشد و لذا در تقلید ابتدائی انعقاد این سیره محل تردید بود؛ اما در بقاء بر تقلید، در مسائلی که مقلد عمل کرده است، نیاز به مکتوب ندارد؛ در جوانی از یونس بن عبدالرحمن چیزی پرسیده و الآن بعد از چند سال از فوت یونس بن عبدالرحمن می‌خواهد به آن عمل کند؛ این مانعیتی نخواهد داشت. تفاوت تقلید ابتدائی با بقاء بر میت نیز در همین نکته است که تقلید ابتدائی با فواصل زیاد زمانی نیاز به کتاب و رساله و مکتوب و مدون دارد؛ اما در بقاء بر تقلید، به این امر نیازی نیست و همان استماع و سماع، برای عمل کردن کافی است.

### مناقشه دوم

مناقشه دوم این است که گفته شود آن ردعی که در بحث سابق می‌گفتیم، در اینجا نیز وجود دارد با این بیان که کسانی مثل مرحوم آقای خویی فرمودند که ادله ارجاع‌دهنده به مجتهدین و الزام کننده به تقلید از مجتهد، - اعم از آیاتی مثل آیه **لولا نفر من کل** یا **فاسئلوا اهل الذکر** و یا طوایفی از روایات که سابق داشتیم - ظهور در ارجاع به روات زنده دارد؛ به کسی که منذر شماست به کسی که شما از او سؤال می‌کنید و او جواب شما را می‌دهد؛ پس ادله ظهور در مراجعه به زندگان دارد و بعد می‌گفتند که در سیره عقلاییه‌ای که دامنه وسیعی دارد، اگر دلیل بیاید و یک گوشه از آن را مورد تأکید قرار بدهد، این دلیل احتمال رادعیت از آن سیره و مطلق دارد؛ یعنی می‌خواهد بگوید که آن سیره به اطلاقش باقی نیست؛ که آن بحث اصولی بود که مطرح کردیم.

سیره عام است و می‌گوید رجوع کنید به کارشناس زنده یا مرده. ادله نقلی می‌گفت به زنده مراجعه کن. بدون اینکه مفهوم داشته باشد، تنها اثبات و تأکید می‌کرد که به زنده رجوع کن و همین از رادعیت این سیره کافی است. نباید این ادله لفظی را با سیره مثل مطلق و مقید مثبتین بگیرید که بگویید مطلق بر مقید حمل نمی‌شود برای اینکه دلیل مطلق دلیل لبی است و متقوم‌به است که محتمل الرادعیتی نباشد و اینجا وجود ادله در این بخش از سیره یعنی زنده‌ها احتمال دارد که رادع باشد و نمی‌توانیم این احتمالش را ردع کنیم. این فرمایش آقای خویی بود.

##### جواب مناقشه دوم

راجع به این قصه گفتیم که سه دیدگاه می‌شود آورد ولی در بحث ما گفتیم که احتمال رادعیت بعید نیست و نمی‌گذارد که آن سیره در دلالتش باقی بماند سه دیدگاه مطرح کرده و گفتیم که ما قائل به تفصیل هستیم ولی اینجا از مواردی است که نمی‌شود رادعیت را کنار گذاشت.

حالا ممکن است کسی بگوید که الکلام الکلام همان احتمال رادعیت ادله نقلی از سیره‌ای که فرقی نمی‌گذارد بین زنده و مرده اینجا هم وجود دارد. آن‌ها ظهور در مراجعه به زنده داشت؛ پس نسبت به غیرزنده رادعیت وجود دارد اعم از اینکه ابتدائی باشد یا بقاء باشد؛ پس آن ادله‌ای که ظهور دارد به مراجعه به زندگان، می‌شود رادع و مانع از سیره عقلاییه؛ چه سیره نسبت به ابتدائی چه نسبت به بقاء بر تقلید از میت. لااقل محتمل الرادعیت می‌شود و سیره کنار می‌رود و تمام نمی‌شود.

در مناقشه اول می‌گفتیم که چه‌بسا در آن زمان نبوده است ولی در این مناقشه می‌گوییم که چه‌بسا باشد ولی ادله لفظی رادع و مانع می‌باشد.

مراجعه به احیاء همین اندازه که در یک زمانی آن زنده بود و او نظر داد و این هم نظر او را فراگرفت و عمل کرد، این صورت هم مشمول این ادله و ظهورات است و این‌چنین نیست که این ظهورات کاملاً انصراف از بقاء باشد؛ آنچه انصراف دارد، انصراف از تقلید ابتدائی بود؛ اما نسبت به بقاء بر تقلید شمول ندارد. در **لولا نفر من کل فرقة ...** این آقایی که زنده بود و انذار کرد و او هم یاد گرفت و احیاناً عمل هم کرد، اگر بمیرد و این شخص مکلف می‌خواهد الآن عمل کند اشکالی نخواهد داشت و عملش در پرتو انذار او است و در پرتو ادله‌ای است که فرموده است بروید از اهل علم سؤال کنید و به آن‌ها گفته که فتوا بدهید و ادله لفظی هم به این مقدار انصراف به احیاء ندارد که این‌گونه موارد را شامل نشود. مسئله را شخص از انسان زنده گرفته و همین قدر در اینکه ادله و ظهورات آن را بگیرد کافی است؛ چه بعداً آن مرجع بمیرد یا زنده باشد.

### مناقشه سوم

مناقشه سوم نکته‌ای است که مکرر به آن می‌پرداختیم که بیان باشد از اینکه احتمال می‌دهیم که شارع در ارجاع به مجتهد و در تأکید بر تقلید علاوه بر آن بعد کارشناسی که نظرش طریقیت به واقع دارد، یک موضوعیتی هم شارع در نظرش دارد که رابطه‌ای بین مقلد و مرجع وجود داشته باشد.

شارع می‌خواهد بین این شخص و جامعه و یک مجتهد زنده‌ای رابطه‌ای عاطفی تربیتی سیاسی و اجتماعی برقرار باشد، می‌خواهد رابطه زنده‌ای بین مقلد و مرجع برقرار باشد. این احتمال مانع می‌شد که خیلی جاها سیره را تمام بدانیم.

این نکته سایه می‌افکند بر خیلی از ظهورات و این مانع می‌شد که آن سیره و ارتکاز کبرای کلی را تطبیق بدهیم بر مصادیق و بگوییم در این مصداق سیره عقلا بر این است که نظر مرجع و کارشناس را عمل می‌کنند در تمام مسائل کارشناسی ولو مرده باشد.

#### جواب مناقشه

دو نکته در جواب باید موردتوجه باشد.

نکته اول: آنچه مانع از تمامیت سیره در تقلید ابتدائی می‌شود، به علت این بود که در خصوص مراجعه ابتدائی به میت، سیره منعقد نشده بود و یا در انعقاد آن تردید داشتیم و سیره خاصه نداشتیم. سیره بر روی کبرایی آمده بود و ما می‌گفتیم که تفاوتی بین اینجا با مورد تقلید در مسائل دینی وجود ندارد و می‌خواستیم کلی را به کارشناسی دینی تطبیق بدهیم؛ که در زمان معصوم مصداق نداشت. در این تطبیق، احتمال یادشده بر روی مسئله سایه می‌انداخت؛ اما در اینجا این‌گونه نیست؛ بلکه مصداق پیدا شده است و خود جزئی هم در زمان معصوم مصداق پیدا کرده است و هرچند شارع می‌خواهد بین مقلدین و مراجع رابطه برقرار باشد ولی این بدان نحو نیست که بگوییم باید در تمام مسائل باید به نحو زنده‌بودن به معنای تام باشد.

بعید نیست که بگوییم یک سیره عقلاییه در خصوص بقاء بر تقلید پذیرفته می‌شود ولو این‌که سیره را در کل تقلید (تقلید ابتدایی) نمی‌پذیریم.

##### حدود دلالت سیره

حال اگر این سیره را بپذیریم، حدود دلالت این سیره چقدر است؟ سیره چقدر می‌تواند بقاء بر تقلید را اثبات بکند؟

سه چهار سؤال کلیدی در اقوال دوازده‌گانه بود که این چند سؤال را باید با آن‌ها تطبیق بدهیم تا حدود این دلالت به دست آید.

آیا در این سیره و بقاء بر تقلید، ملاحظه اعلمیت می‌شود یا نمی‌شود؟ به نظر می‌آید سیره چون دلیل لبی است، ملاحظه اعلمیت را باید کرد؛ چراکه برای ما محرز نیست که این سیره فراتر از بحث قانون اعلمیت داشته باشد و یک بردی داشته باشد که بگوید می‌توانی باقی بر میت باشی ولو او اعلم نیست. قاعدتاً این سیره به دلیل این‌که لبی است، بقاء بر تقلید را و نظر گذشته را تثبیت می‌کند؛ درصورتی‌که اعلم باشد یا مساوی باشد؛ اما اگر محرز شود که زنده اعلم است، معلوم نیست که سیره بتواند آن را بگیرد و علتش هم این است که سیره دلیل لبی است و باید قدر متیقن آن اخذ شود.